

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره چهاردهم - بهار و تابستان ۱۳۹۵
دکتر صاحبعلی اکبری^۱ (دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

پژوهشی در الفاظ غیر مشهور دالّ بر اعداد

چکیده

شمارش با اعداد برای تعیین مقادیر-اعم از وزن، کیل، مساحت و مسافت- از بدو تولد انسان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است؛ زیرا از آنجایی که انسان موجود اجتماعی بود و جهت گذران زندگی خود نیاز به تعامل با سایر همنوعان خود داشت، این تعامل ایجاب می کرد که با دیگران دادوستدی انجام دهد و برای شمارش ایام و مقادیر نیاز به اعداد داشت. در ابتدا و قبل از تطور علم حساب، مقادیر به صورت مبهم^۲ مانند یک-مشت، به اندازه کف دست و... تعیین می گردید و با توجه به ثابت نبودن این معیارها، انسان به فکر معیاری برای تعیین مقادیر ثابت افتاد و بعدها اعداد به وجود آمد. امروزه اعداد در قالب: مفرد، مرکب، معطوف و عقود به کار می روند و یکسری الفاظی برای آن‌ها وضع شده است که بدون اختلاف دارای کاربرد مشخص و مشهوری هستند؛ اما الفاظی نیز در بین عرب وجود دارد که غیر مشهور و گاهی با اختلاف نظر مورد استفاده قرار می گیرد. در این مقاله با بررسی‌ها و مطالعات انجام شده در منابع قدیمی، این الفاظ استخراج و مورد پژوهش قرار گرفته‌اند. گاهی علاوه بر تبیین به اختلاف نظر در کاربرد آن‌ها بین قبایل نیز اشارتی رفته است.

کلیدواژه‌ها: اعداد غیر مشهور، لغت شناسان، قبایل، معاجم عربی، مقادیر.

۱- مقدمه

این پرسش در ذهن بسیاری از افراد طرح می شود که آیا عرب، لفظی را برای بالاتر از «الف-هزار» وضع کرده‌اند؟ این پرسش زمانی در ذهن ایجاد می شود که با

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۰۵

اظهارنظرهایی از قبیل: لم یکن عند العرب لفظ للعدد إذا جاوز الألف (الأنطاکی، ۶۴/۳)، العرب تقول: ألف ألف (الإستراآبادی، ۳/۳۶۹) و تقول: ألف ألف (همان) مواجه می‌شویم.

به دلیل گستردگی زبان عربی و به دلیل تلاش‌های طاقت‌فرسایی که لغت‌شناسان به‌ویژه کسانی که در راه تدوین معاجم لغوی نهایت تلاش خود را بکار گرفته‌اند، به نظر نگارنده رسید که می‌توان با تحقیق و پژوهش و بررسی دقیق مجموعه‌های مشخصی که برای انسان، حیوان، جماد و مقادیر از قبیل: مساحت، مسافت، وزن و پیمانه دلالت دارند، پاسخی برای پرسش‌های مطرح شده در این زمینه‌ها پیدا کرد. می‌توان گفت آن چیزی که نگارنده به دنبالش بود، پس از صرف زمان و سعی و تلاش و جستجوی نسبتاً قابل ملاحظه در معاجم و کتب لغت-اعم از قدیم و جدید- در این مقاله به دست آورد.

الفاظ مشهور عدد، دوازده تا می‌باشند که عبارتند از: واحد، اثنان، ثلاث، اربع، خمس، ست، سبع، ثمانی، تسع، عشر، مئة و ألف و فروعات این الفاظ که به‌صورت: تنبیه، جمع، اضافه، عطف و ترکیب به دست می‌آیند؛ مثلاً: الفین، مئین در تنبیه، ثلاث مئة در اضافه، اربع عشر در ترکیب و اربعة و عشرون در عطف. البته منظور ما در اینجا احصاء الفاظ مشهور نیست؛ بلکه دنبال الفاظی هستیم که برای انسان، حیوان، جماد و مقادیر به کار می‌روند اما از جمله الفاظ مشهور دال بر عدد نیستند. چراکه الفاظ مشهور را به راحتی می‌توان در کتاب‌های نحو-اعم از قدیم و جدید- یافت. برخی از کتاب‌ها نیز خاص مبحث عدد تدوین یافته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. العدد فی اللغة العربیة، نوشته دکتر مصطفی النحاس، انتشارات مکتبه الفلاح

در کویت.

۲. العدد فی اللغة العربیة، نوشته فؤاد حسنین، انتشارات مجله دانشکده ادبیات

دانشگاه قاهره.

۳. العدد فی اللغة العربیة، نوشته ابراهیم السامرائی، انتشارات مجله سومر در بغداد.

در منابع مورد اشاره، الفاظ مشهور عدد مورد بحث قرار گرفته‌اند. از میان منابع ذکر شده، شاید بتوان کتاب «العدد فی اللغة العربیة» دکتر مصطفی النحاس را کامل‌ترین آن‌ها به شمار آورد که در ۲۹۵ صفحه تدوین یافته و به اصل و کاربرد اعداد مشهور به‌طور مفصل پرداخته و از الفاظ غیر مشهور، تنها به ذکر چهار مورد اکتفا کرده است. در این مقاله مباحث ذیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است:

۱. تعریف عدد

۲. الفاظ دال بر آحاد (یکان)

۳. الفاظ دال بر عشرات (دهگان)

۴. الفاظ دال بر مئات (صدگان)

۵. الفاظ دال بر أُلوف (هزارگان)

۶. نتیجه‌گیری

۲- تعریف عدد

عدد در لغت این‌گونه تعریف شده است: **عددت الشئ إذا أحصيته والاسم العدد.** (الجوهری، ماده عدد) و «عددت الشئ عدأً حبسته وأحصيته». (خلیل، ماده عدد) در قرآن کریم آمده است: «نعدّهم عدأً». (مریم/۸۴) بنابراین از نظر لغوی «عدأ» به معنای احصاء هر چیزی و تعیین مقدار آن چیز به کار می‌رود. (الزبیدی، ماده عدأ) اما در اصطلاح: آن چیزی است که برای تعیین کمیت و مقدار آحاد و افراد به کار می‌رود. (الخضری، ۱۳۵/۲؛ عبدالعزیز النجار، ۹۴/۴؛ عباس حسن، ۵۱۷/۴؛ الإسترآبادی، ۳۵۷/۳ و الفاکهی، ۲۵۸/۲) گفته شده است: عدد آن چیزی است که برای تعیین کمیت به کار می‌رود. (الإسترآبادی، ۳۵۷/۳۱) و نیز گفته شده است که عدد آن چیزی است که جواب کمیت قرار می‌گیرد. (الأهدل، ۱۴۵/۲؛ الخضری، ۱۳۵/۲) از جمله تعریفات که برای عدد ارائه شده است این است که گفته می‌شود: عدد آن چیزی است که با

نصف جمع دو حاشیه قریب و بعید آن مساوی باشد. مانند «اثنین» که حاشیه پایین آن «واحد» و حاشیه بالای آن «ثلاثة» و جمع آنها «أربعة» و نصف «أربعة» «اثنین» می‌شود. (الأزهري، ۴/۴۹۹) منظور از دو حاشیه در اینجا یعنی دو طرف یک عدد (عدد قبل و عدد بعد)؛ زیرا همان مقداری که در عدد ماقبل کاهش وجود دارد، در عدد مابعد افزایش است. عدد قبل را «حاشیه سفلی و صغری» و عدد بعد را «حاشیه علیا و کبری» می‌نامند. به زبان ساده‌تر می‌توان گفت که اگر عدد قبل از عدد مورد نظر را با عدد بعد از آن جمع کنیم و بر دو تقسیم کنیم، همان عدد مورد نظر به دست می‌آید.

۳- الفاظ دال بر آحاد (یکان)

در این بخش به بررسی الفظی می‌پردازیم که زیر (ئه) هستند و ترتیب بررسی این الفاظ همان ترتیب الفبائی است:

• الإستار

در ذیل ماده (ستر) در لسان العرب آمده است: الإستار بكسر الهمزة من العدد، الأربعة. (ابن منظور، ماده ستر) جریر شاعر عرب می‌گوید:

إنَّ الفرزدقَ وَ البَعِيثَ وَ أمَّهُ وَ أبابَعِيثَ كَثْرًا ما إِستارِ

(دیوان، ۳۴۵)

(به درستی که فرزددق، بعیث و مادرش و پدر بعیث بدترین چهار نفر هستند).
أخطل نیز می‌گوید:

لَعَمْرُكَ إِنَّنِي وَ ابْنِي جُعِيلِ عِلْمِ وَأَمَّهُمَا لِإِستارِ لئيمِ

(دیوان، ۳۳۰)

(به جان تو سوگند که من، دو فرزند جعیل و مادرشان چهار شخص پست هستیم). در شعر آعشی نیز آمده است:

تُوفِي ليومٍ وَ في ليلةٍ ثمانينَ تَحسَبُ إِستارِها

(دیوان، ۹۱)

(در هر روز و شب هشت نفر (دوقلو) را می‌کشی و آن‌ها را چهار نفر تصور می‌کنی)

عرب به چهار إستار می‌گویند که شکل معرب «چهار» فارسی است و می‌گویند: أكلت إستاراً من خبز - چهار عدد نان خوردم.

• البرید

در ذیل ماده (برد) در لسان العرب آمده است: البرید: دو فرسخ را گویند. (ابن منظور، ماده برد) در الصحاح آمده است: البرید اثنا عشر میلاً. (ماده برد)

• البضع

در ذیل ماده (بضع) در لسان العرب آمده است: البضع والبضع بین سه تا ده برای مذکر و با تایی تأنیث (بضعة) سه تا ده برای مؤنث به کار می‌رود. بحتری می‌گوید:

كالرُمح فيه بضع عشرة فقرةً مُنقادةً خلف السنان الأصيدِ

(موسوعة الشعر العربي)

• الدرهم

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب گفته شده است که درهم معادل شش دانق است. (ابن منظور، ماده مکک) ابن الوردی می‌گوید:

و آن الدرهم المضروب باسمى أحبُّ إلىَّ من دنیا غیري

(موسوعة الشعر العربي)

• الدانق

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب آمده است: والدانق قیراطان - هر دانق دو قیراط است. (همان) ابن نباتة مصری می‌گوید:

فَكَمْ قَلْتُ بِاتَّبِيرِ جُدِّ مَرَّةً عَلِيٌّ فَقَالَ وَلَا الدَانِقُ

(موسوعه الشعر العربی)

• الصاع

در ذیل ماده (صوع) در لسان العرب آمده است که صاع پیمانۀ مردم مدینه است و در ماده (مدد) گفته شده است که هر صاع پنج رطل و چهار مُد است. (همان، ماده صوع). امام شوکانی می‌گوید:

وَاللَّهِ بِالْمِرْصَادِ يَجْزِيكُمْ بِالظَّلْمِ كَيْلَ الصَّاعِ بِالصَّاعِ

(موسوعه الشعر العربی)

• الطَّسُوجُ

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب آمده است: والطسوج حبتان (دوحبه) والحبه سُدُسُ ثُمْنِ دِرْهَمٍ (یک ششم یک هشتم درهم) است و در ماده (طسج) آمده است که طسوج مقداری از وزن است. (همان، ماده طسج) ابن ابی السعلات می‌گوید:

وَلَمْ يَبْقَ فِي الطَّسُوجِ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنَ الْعَيْشِ إِلَّا يَابِسٌ مُتَكَفِّفٌ

(موسوعه الشعر العربی)

• الفرسخ

در ذیل ماده (برد) در لسان العرب آمده است: هر فرسخ سه مایل است و در ذیل ماده (فرسخ) آمده است: سکون و فرسخ از جمله مسافت معلوم در مورد زمین است و معادل سه و یا شش مایل است و علت نامگذاری سکون به این دلیل است که وقتی کسی راه می‌رود بعد از مدتی می‌نشیند و استراحت می‌کند. بنابراین سکون (آرامش) می‌گیرد. (همان) الطویرانی می‌گوید:

مَا بَيْنَنَا دُوَيْجَابٌ وَسَرِيحٌ يَفْنَىٰ بِه السَّارَىٰ وَيَبْقَىٰ الْفَرَسَخُ

(موسوعه الشعر العربی)

• القيراط

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب آمده است: قيراط معادل دو طسوج است.

(همان)

احمد بن علوان می گوید:

وَلَيْسَتَوِي لَكَ مَا بَدَلْتَ لِأَجْلِهَا الْقَيْرَاطُ وَالْمَتَقَالُ وَالْقَنْطَارُ

(موسوعة الشعر العربي)

• الْقَفِيز

قفیز بر کیل و مساحت اطلاق می گردد و در ذیل ماده (قفز) در لسان العرب می بینیم که قفیز از پیمانه های معروف است و در میان مردم عراق عبارت است از هشت مکوک و جمع آن آقفزه و قفزان است. (فیروزآبادی، ماده قفز) اما قفیزی را که بر مساحت دلالت می کند در بخش دهگان توضیح خواهیم داد.

• الْمَكُوك

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب آمده است: مکوک پیمانه خاص مردم عراق است و جمع آن مکاکیک می باشد. هر مکوک عبارت است از یک و نیم صاع و معادل سه کیلیج می باشد. در ذیل ماده (کلج) در لسان العرب چنین آمده است: والکیلجة: مکیال والجمع کیالج و کیالجه می باشد. (ابن منظور، ماده کلج) در کتاب أعیان العصر و أعوان النصر می خوانیم: «...وَحَمَلُ إِلَيْهِمْ بِأَمْرِ خَرِبِينْدَا سَتِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِئَةَ مَكُوكٍ شَعِيرًا وَخَمْسِينَ رَأْسًا مِنَ الْغَنَمِ» (موسوعة الشعر العربي)

• الْمَنَا

در ذیل ماده (مکک) در لسان العرب آمده است: المنا معادل دو رطل است و در ذیل ماده (منی) آمده است: المنا عبارت است از کیل یا میزانی که بدان وزن شود و بصورت تثنیه: منوان و منیان نوشته می شود؛ در صورتی که افصح آن من و جمع آن أمناء است. قبیله بنی تمیم می گویند: هو من و منان و أمنان.

• النَوَاة

در ذیل ماده (نشش) در لسان العرب آمده است: النواة معادل پنج درهم و چهل اوقیه و بیست نش است. (الجوهري، ماده نشش) در ذیل ماده (نوی) در لسان العرب

نیز آمده است: النواة در اصل هسته خرماسست و معادل پنج درهم و منظور عرب نیز از نواة همان پنج درهم است. (ابن منظور، ماده نشش)

۳- الفاظ دال بر عشرات (دهگان)

در این بخش به بررسی الفاظ دال بر دهگان و بالاتر از آن می‌پردازیم که عدد صد نیز در آن ذکر خواهد شد. به عبارت دیگر اعداد بین ده تا صد بر اساس ترتیب حروف الفبایی مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

• الأوقية

در ذیل ماده (رطل) و (نشش) در لسان العرب آمده است: أوقية پیمانۀ است و هر اوقیه چهل درهم می‌باشد. در ذیل ماده (وقی) نیز آمده است: أوقية وزن است و معادل هفت مثقال می‌باشد که معادل چهل درهم است. در ذیل ماده (نوی) نیز چنین آمده است: همان طوری که (نوی) چهل أوقية یعنی چهل درهم است. (ابن منظور، ماده نوی)

• الإردب

در ذیل ماده (ردب) در لسان العرب آمده است: الإردب پیمانۀ ای است بزرگ در میان مردم مصر؛ گفته می‌شود که معادل بیست و چهار صاع، شش (ویبیه) و شصت و چهار (من) است. (همان) ابن حجر عسقلانی در الدرر الكامنة فی أعيان المئة الثامنة می‌گوید: «...ومنها نوبه خام حریر أطلس إلى غیر ذلك واستغنی العوام والرعاة حتی صاروا يتبايعون الدينار بأحد عشر درهماً والقمح بستة دراهم الإردب وقس علی ذلك» (موسوعه الشعر العربی)

• البزمة

در ذیل ماده (بزم) در لسان العرب آمده است: البزمة برای وزن معادل سی، أوقية برای وزن معادل چهل و نش برای وزن معادل بیست می‌باشد. (ابن منظور، ماده بزم)

• الجَرِيب

در ذیل ماده (جرب) در لسان العرب آمده است: جریب از زمین معادل ذراع و مساحت است که همان ده قفیز می‌باشد. (همان، ماده جرب) الامام الرافعی در التدوین فی أخبار قزوین می‌گوید: «... یقول لوکان عندنا مثل هذه الأرض لحصل من الجریب الواحد کذا وكذا الغزارة میاهها» (موسوعه الشعر العربی)

• الجُمُجْمَة

در ذیل ماده (جمم) در لسان العرب آمده است: الجمجمة معادل شصت شتر است. (همان، ماده جمم) ابن عبدالبر القرطبی در بجهة المجالس وأنس المجالس بیٹی را از یحیی بن نوفل نقل می‌کند که گفته است: لك الویلُ من مُخْبِرٍ ما تقولُ أین لی وعداً عن الجمجمة (موسوعه الشعر العربی)

• الجَوْل

در ذیل ماده (جول) در لسان العرب آمده است: الجَوْل والجَوْل معادل سی یا چهل شتر است که برای شتر مرغ و گوسفند نیز چنین است. (همان، ماده جول)

• الحُدْرَة

در ذیل ماده (حدر) در لسان العرب آمده است: الحُدْرَة دلالت می‌کند بر شتر که تعداد آن بین ده تا چهل می‌باشد. (أبو عبیده، ۲/۸۵۹؛ کراع النمل، ۱/۲۹۱) قطرب نیز زمانی که سخن از گروه مردم و چهارپایان به میان می‌آورد می‌گوید: حُدْرَة با جمع حُدْر معادل بیست تا چهل شتر و گوسفند می‌شود. (قطرب، ۱۴۸)

• الحُقْب

در ذیل ماده (حقب) در لسان العرب آمده است که الحُقْب والحُقْب معادل هشتاد سال است. (ابن منظور، ماده حقب) در کتاب الإحاطة فی دخبار غرناطة آمده است:

أَمْسَى ضَجِيعَ الثَّرَى فِي جَنْبٍ بَلْقَعَهُ لَكِنْ مَحَامِدُهُ تَبْقَى عَلَى الْحَقْبِ

(موسوعه الشعر العربی)

• الذَّود

این لفظ مشهور است که دلالت بر شتران ماده می‌کند که معادل سه تا ده می‌باشد. (ابن درید، ۲/۲۴۴؛ قطرب، ۱۴۸؛ ثابت بن اَبی ثابت، ۸۱؛ أبو عبيدة، ۲/۸۹۵؛ كراع النمل، ۱/۲۹۰؛ ابن قتیبة، ۱۴۷؛ ابن فارس، ۲/۳۶۵؛ خلیل، ۸/۵۵) اما با مطالعه سایر معاجم می‌بینیم که بر عدد بیشتر از آن دلالت می‌کند. در ذیل ماده (ذود) در معجم التکملة والذیل والصلة آمده است: الذود معادل سه تا پانزده شتر است و در ذیل ماده (ذود) در لسان العرب آمده است: الذود گله‌ای از شتران است که بین سه تا پانزده را شامل می‌شود و نیز گفته شده است که شامل بیست و بالاتر و نیز بین سه تا سی را شامل می‌گردد. (ابن منظور، ماده ذود)

• الرَّطْل

در ذیل ماده (مکک) و (رطل) در لسان العرب آمده است: الرَّطْل والرَّطْل که برای وزن وکیل به کار می‌رود معادل دوازده اوقیه است. (ابن منظور، ماده مکک و رطل) بدرالدین العینی در کتاب عقد الجمان فی تاریخ أهل الزمان می‌گوید: «...وأكلت الناس الميتات والجلود والبغال والحمير وبلغ الرطل من اللحم إلى سبعين درهماً» (موسوعة الشعر العربي)

• الرَّكْب

در ذیل ماده (رکب) در الصحاح آمده است: الركب بر صاحبان شتر در سفر دلالت می‌کند؛ بدون سایر چهارپایان و معادل ده و بالاتر می‌باشد. (ابن قتیبة، ۱۴۹؛ فیروزآبادی، ماده رکب) در ذیل ماده (رکب) در لسان العرب نیز گفته شده است که الركب برای شتر واسب به کار می‌رود. سُلَيْك بن سَلَكَة در مورد اسبش که پی شده بود می‌گوید:

وما يدريك ما فقرى إليه إذا ما الركبُ في نهبِ أغاروا

(همان)

چه کسی می‌داند که من آن هنگام که سواران بقصد غارت حمله ور شدند، چقدر به آن اسب نیاز داشتم. در قرآن کریم نیز آمده است: «والرکب أسفل منکم» (الأنفال/۴۲) که ممکن است شامل قافله، سواران شتر و شامل سپاه و مرکب هایشان همه باهم باشد. اما دراصل (رکب) به معنای شتر سوار بوده و با گذشت زمان شامل سوار هر چهارپا شده است.

• الرَّهْطُ

در ذیل ماده (رهط) در الصحاح آمده است: الرهط شامل مردان می‌شود که در بین آنان زنی وجود نداشته باشد و زیر ده نفر باشند. (کراع النمل، ۲۸۸/۱) خداوند متعال می‌فرماید: «وكان في المدينة تسعة رهط» (النمل/۴۸) ومانند کلمه (ذود) مفردی از لفظ خود ندارد. در ذیل ماده (رهط) در لسان العرب نیز گفته شده است که شامل مردان زیر ده نفر و نیز گفته شده است که چهل نفر را شامل می‌شود. به طوری که در میان آنان زنی وجود نداشته باشد. (ابن منظور، ماده رهط) در لامیه العرب شنفری آمده است:

همُّ الرهطُ لامستودعُ السرِّ ذائعٌ لديهم ولا الجاني بما جرَّ يُخذلُ

(موسوعة الشعر العربي)

• الزَّمِيمَةُ

عبارت است از پنجاه عدد از انسان، شتر و گوسفند. (قطرب، ۱۴۶؛ ثابت بن أبی ثابت، ۸۴؛ کراع النمل، ۲۸۸/۱؛ الأزهری، ۱۷۵/۱۳) در ذیل ماده (زمم) در لسان العرب آمده است: الزميمة گروهی از مردم و شتر را شامل می‌شود که حدود پنجاه نفر باشند. (ابن منظور، ماده زمم)

• السَّرْبُ

قطرب می‌گوید: السرب برای گاو به کار می‌رود که تعداد آن از ده تا بیست و گاهی تا سی می‌باشد. (قطرب، ۱۵۳) ثابت بن أبی ثابت نیز گفته است که السرب برای گاو وحشی و آهو به کار می‌رود که تعدادش از ده تا سی می‌باشد. (ثابت بن أبی ثابت، ماده سرب) در جمهره اللغة نیز السرب را برای گروه اسب والاغ و آهو به کار

برده است که از بیست تا سی را شامل می‌شود. (الزبیدی، ماده سرب) گاهی برای گروه پرندگان نیز به کار رفته است. شاعر می‌گوید:

طافت بها النشأ الصغارُ كأنَّها سربُ القطا لَمَّا وردن نَداکا

(موسوعه الشعر العربی)

• الصَّبَّة

در ذیل ماده (صب) در الصحاح آمده است: الصبَّة برای بز اطلاق می‌گردد که تعداد آن‌ها بین ده تا چهل باشد. (قطرب، ۱۵۳؛ ثعالبی، ۲۰۴؛ الأزهری، ۱۲/۱۳۳) در ذیل ماده (صب) در لسان العرب نیز برای شتر و گوسفند به کار رفته است که تعداد آن‌ها بین بیست تا سی می‌باشد و نیز گفته شده است که بین ده تا چهل می‌باشد. ابن منظور می‌گوید: در این تعداد اختلاف نظر وجود دارد و این اختلاف نظر در اطلاق بر بز و میش و نیز در تعداد است که بین شصت تا هفتاد را ذکر کرده اند. (ابن منظور، ماده صب)

• الصَّدْعَة

ابن فارس می‌گوید: الصَّدْعَة برای شتر اطلاق می‌شود که تعداد آن‌ها حدود شصت می‌باشد. در ذیل ماده (صدع) در لسان العرب الصَّدْعَة و الصَّدِيع به تعداد شصت شتر، ده تا چهل میش و رمه‌ای از گوسفند اطلاق شده است که تعداد آن‌ها به شصت می‌رسد. (ابن منظور، ماده صدع)

• الصَّرْمَة

ابوزید می‌گوید: الصَّرْمَة به تعداد ده تا چهل شتر گفته می‌شود. (الأزهری، ۱۲/۱۸۵؛ الثعالبی، ۲۰۴) اصمعی می‌گوید: الصَّرْمَة به تعداد ده تا بیست شتر اطلاق می‌شود. (ثابت بن أبی ثابت، ۸۲) ابن فارس می‌گوید: الصَّرْمَة به تعداد سی شتر اطلاق می‌شود. (ابن فارس، ۳/۳۴۵) ابن درید می‌گوید: الصَّرْمَة بین سی تا چهل می‌باشد. (الزبیدی، ۲/۳۵۹) قطرب معتقد است: الصَّرْمَة بین سی تا پنجاه است. (قطرب، ۱۴۸) و می‌توان گفت از جمع بندی مطالب ذکر شده این نتیجه حاصل می‌شود که الصَّرْمَة

بین ده تا بیست، یا بین بیست تا سی، یا بین سی تا چهل، یا بین چهل تا پنجاه و یا بین ده تا پنجاه می‌باشد.

• الصَّمِصِمَةُ

در ذیل ماده (صمم) در لسان العرب می‌بینیم که الصمصمَةُ مانند الزمزمَةُ شامل گروهی از مردم می‌شود که تعداد آن‌ها پنجاه نفر می‌باشد. (ابن منظور، ماده صمم)

• العِدْفَةُ

در ذیل ماده (عدف) در تهذیب اللغة آمده است: العِدْفَةُ بین ده تا پنجاه است و جمع آن عِدْفٌ می‌باشد. (الأزهري، ۲/۲۳۵؛ الزبيدي، ۱/۱۴۹) در ذیل ماده (عدف) در الصحاح به مردان بین ده تا پنجاه اطلاق شده است. در ذیل ماده (عدف) در لسان العرب العِدْفَةُ بین ده تا پنجاه است. ازهری نیز معتقد است که به مردان بین ده تا پنجاه اطلاق می‌شود و ابن سیده بر این اعتقاد است که کاربرد کراع النمل برای چهارپایان درست نیست. می‌توان پاسخ ابن منظور را این طور داد که جوهری صاحب الصحاح در حقیقت آن را به مردان اختصاص داده است نه الأزهري صاحب التهذیب و نیز سخن ابن سیده که می‌گوید: کراع النمل آن را به چهارپایان اطلاق کرده است مخالف نظر کراع النمل است؛ زیرا وی آن را به گروهی از مردان اطلاق کرده است نه آنطوری که ابن سیده نقل می‌کند. (کراع النمل، ۱/۲۸۸)

• العُصْبَةُ

در ذیل ماده (عصب) در العین آمده است: العُصْبَةُ به گروهی از مردان گفته می‌شود که تعداد آن‌ها ده تا باشد و به کمتر از آن اطلاق نمی‌گردد. بطوری که برادران حضرت یوسف (ع) ده تا بودند و خداوند متعال فرموده است: «ونحن عصبه» (یوسف/۱۴) و گفته می‌شود که به مردان بین ده تا چهل نفر گویند و خداوند متعال فرموده است: «لتنوء بالعُصْبَةُ» (القصص/۷۶) بنابراین هم چهل و هم ده گفته شده است. (خلیل، ۱/۳۰۹؛ الأزهري، ۲/۴۶۷؛ ابن فارس، ۴/۳۳۹؛ ابن درید، ۱/۲۹۷؛ ابن قتیبة، ۱۴۹؛ کراع النمل، ۱/۲۸۸) در کتاب خریدة القصر و جريدة العصر عماد اصفهانی آمده است:

مَنْ أَبْصَرَ الْأَجْنَبِيَّ بَيْنَهُمْ يَظُنُّهُ وَاحِدًا مِنَ الْعَصْبَةِ

(موسوعه الشعر العربي)

• الفِرْز

به گروه میش فرز گفته می‌شود که تعداد آن بین ده تا چهل است. (ابوعبیده، ۹۰۲/۲؛ ثابت بن ابي ثابت، ۸۶؛ كراع النمل، ۲۹۱/۱؛ الثعالبي، ۲۰۴)

• الفَرْق

در ذیل ماده (فرق) در لسان العرب گفته شده است: الفَرْقُ والفَرْقُ پیمانهای است بزرگ در میان مردم مدینه و نیز گفته شده است که آن عبارت از شانزده رطل است و جمع آن فُرْقان می‌باشد. (ابن سیده، ۳۰/۱۷)

• الفِرْق

در ذیل ماده (فرق) در لسان العرب آمده است: الفِرْقُ گله‌ای از گوسفندان را گویند که زیر صد باشند و الفِرْقَةُ به تعداد شتر زیر صد نیز گفته می‌شود. (فیروزآبادی، ماده فرق)

• القِصَارَةُ

در ذیل ماده (قصر) در لسان العرب آمده است: قِصَارَةُ الْأَرْضِ به زمین مرغوب و حاصلخیز می‌گویند که مساحت آن پنجاه ذراع و بیشتر باشد. (ابن منظور، ماده قصر)

• القِصْلَةُ

در ذیل ماده (قصل) در لسان العرب گفته شده است که القِصْلَةُ والقِصْلَةُ به تعداد ده تا چهل شتر اطلاق می‌گردد. (الجوهري، ماده قِصْلُ؛ ثابت بن ابي ثابت، ۸۲؛ كراع النمل، ۲۹۱/۱؛ قطرب، ۱۴۸؛ أبوعبیده، ۸۹۵/۱)

• القَفِيز

در مبحث یکان اشاره شد که قفیز برای کیل و پیمان است ولی در اینجا برای مساحت به کار می‌رود. در ذیل ماده (قفز) در لسان العرب گفته شده است: القَفِيزُ به زمینی اطلاق می‌شود که به مقدار یکصد و چهل و چهار ذراع باشد. (همان، ماده قفز)

• الْقَنْبِلَةُ

در ذیل ماده (قنبل) در لسان العرب گفته شده است: القنبلة والقنبل بر گروهی از مردم واسب اطلاق می‌گردد که تعداد آن‌ها بین سی تا چهل باشد و جمع این لفظ القنابل می‌باشد. (ابن منظور، ماده قنبل)

• الْكُرُّ

در ذیل ماده (کرر) در لسان العرب به پیمانه‌ای گفته شده است که در نزد مردم عراق عبارت است از شصت قفیز. (ابن منظور، ماده کرر)

• الْأَمْعُوزُ

در ذیل ماده (زعم) در جمهرة اللغة آمده است: الأمعوز گروهی از آهوان را گویند که بین سی تا چهل باشد و جمع آن أماعیز است. (جمهرة اللغة، ۸/۳؛ الصحاح، ابن منظور و ابراهیم انیس، ماده معز) در ذیل ماده (معز) در تهذیب اللغة نیز چنین گفته شده است که الأمعوز به تعداد سی آهو و بالاتر اطلاق می‌شود. (قطرب، ۱۵۴؛ التهذیب، ۲/۱۶۰؛ کراع النمل، ۱/۲۹۱؛ الثعالبی، ۲۰۴۰ ثابت بن اَبی ثابت، ۸۸)

• النَّشُّ

در ذیل ماده (رطل) در لسان العرب آمده است: النش بیست درهم است و در ذیل ماده (نشش) گفته شده است که بر وزن دلالت می‌کند و آن معادل بیست درهم است. (ابن منظور، ماده نشش) در ذیل ماده (نشش) در الصحاح نیز به بیست درهم و نصف أوقیة اطلاق شده است؛ زیرا چهل درهم یک أوقیة و بیست درهم یک نش است (الجوهری، ماده نشش) حصری قیروانی می‌گوید: تَسَلَّمُوا بِمَاءِ الْكِرْمِ أَيَّامَ عَصْرِهِ وَعَافُوهُ لَمَّا قِيلَ حَرَّمَهُ النَّشُّ (موسوعة الشعر العربی)

• النَّصْفُ

در ذیل ماده (نصف) در لسان العرب آمده است: النصف به زنان بین پنج تا چهل گفته می‌شود. (ابن منظور، ماده نصف)

• النفر

در ذیل ماده (نفر) در العین گفته شده است: النفر بین سه تا ده است. (خلیل، ۲۶۷/۸؛ الجوهری، ماده نفر؛ کراع النمل، ۱/۱۸۸؛ ابن درید، ۲/۴۰۲)

• الوسق

در ذیل ماده (وسق) در لسان العرب الوسق والوسق به پیمانهای اطلاق شده است که همان پیمانهای معروف به (حمل بعیر) است و معادل شصت صاع می باشد. (ابن منظور، ماده وسق؛ فیروز آبادی، ماده وسق) در کتاب الوافی فی الوفیات آمده است: «قلتُ الوسق ستون صاعاً والاع أربعة أمداد والمد رطل وثلاث بالبغدادی والرطل مائة وثلاثون درهماً والدرهم عشرة أمثاله». (موسوعه الشعر العربی)

۴- الفاظ دال بر مئات (صدگان)

در این بخش از مقاله به بررسی الفاظی می پردازیم که برصد (مئه) دلالت می کنند. البته به برخی از الفاظ بین صد و هزار نیز می پردازیم. ترتیب بررسی الفاظ همان ترتیب الفبائی می باشد:

• البجد

در ذیل ماده (بجد) در لسان العرب آمده است: البجد بر صد اسب یا بیشتر دلالت می کند. (ابن منظور، ماده بجد) گاهی برای انسان نیز به کار رفته است. در کتاب الفصول والغایات فی تمجیدالله والمواعظ آمده است: «البجد: الجماعة من الناس». (موسوعه الشعر العربی)

• الجرجور

عبارت است از شتر زیاد؛ بطوری که متجاوز از صد باشد. (ثابت بن أبی ثابت، ۸۴) در ذیل ماده (جرر) در لسان العرب نیز به صد شتر جرجور گفته شده است. (ابن منظور، ماده جرر) در شعر فرزدق آمده است:

فتیَّ يهبُ الجرجورَ تحتَ ضروعها بناتُ دَجوجيِّ صغارِ جوائله

(موسوعه الشعر العربی)

● الجزمة

در ذیل ماده (جزم) در لسان العرب آمده است: الجزمة با کسر جیم به تعداد صد عدد از چهارپایان اطلاق می گردد و نیز گفته شده است که از ده تا چهل همانند صرمة خاص شتر است. (فیروزآبادی، ماده جزم) قطرب می گوید: الجزمة شامل بیست تا چهل شتر می گردد و گاهی برای گوسفند نیز به کار می رود. (قطرب، ۱۴۸- ثابت بن اَبی ثابت، ۸۲) در مورد جزمة گفته شده است که بر تعداد ده تا چهل شتر دلالت می کند و از سایر چهارپایان از ده به بالا دلالت می کند. (ابراهیم انیس، ماده جزم)

● المجلد

در ذیل ماده (جلد) در لسان العرب آمده است: المجلد پیمانۀ و وزنی است مشخص که بر ششصد رطل دلالت دارد. (ابن منظور، ماده جلد)

● الحرجة

در ذیل ماده (حرج) در لسان العرب آمده است: الحرجة بر گروهی از شتران دلالت می کند و ابن سیده آن را بر صد شتر اطلاق کرده است. (همان، ماده حرج)

● الحلة

در ذیل ماده (حلل) در لسان العرب آمده است: الحلة بر تعدادی از خانه های مردم اطلاق می گردد؛ چرا که آنان در آنها فرود می آیند. کراع النمل می گوید: برصد خانه دلالت می کند و جمع آن حلال می باشد. (کراع النمل، ماده حلل) در شعر ابن الهباریه می خوانیم:

يا ليتني سكنتُ تلك الحلة بين شمس المجد والأهله

(موسوعة الشعر العربي)

در تفسیر آیه مباحله (آل عمران/ ۶۱) و در جریان مصالحه پیامبر (ص) با مسیحیان نجران آمده است: «فصالحهم رسول الله -صلى الله عليه وآله- على ألفى حلة من حلل الأوقى قيمة كل حلة أربعون درهماً» (الطبرسي، ۲، ۱۳۶۵: ۷۶۲).

• الزمزم

در ذیل ماده (زمم) در لسان العرب آمده است: به تعداد صدشتر زمزوم و جرجور گفته می‌شود. (صغانی، ماده جزم) و در ذیل ماده (زمم) در القاموس المحیط عبارت است از صدشتر. (فیروزآبادی، ماده زمم)

• الطحون

الطحون بر سیصد گوسفند دلالت می‌کند. (قطرب، ۱۵۲؛ ثابت بن اُبی ثابت، ۸۷؛ ابن منظور؛ فیروزآبادی، ماده طحن)

• العجرمة

العُجْرُمَةُ و العِجْرَمَةُ و العَجْرَمَةُ عبارت است از صد یا دویست و یا بین پنجاه تا صد شتر. (الأزهري، ۳/۳۱۷؛ صغانی، ابن منظور و فیروزآبادی، ماده عجرم)

العَكَر

عبارت است از گروه زیادی از شتران که بالای پانصد باشند. (خلیل، ۱/۱۹۷؛ الزبیدی، ۱/۹۱؛ الأزهري، ۱/۳۰۶) در ذیل ماده (عکر) در الصحاح آمده است: العکر جمع العکرة و آن عبارت است از گروه زیادی از شتران. ابو عبیده نیز می‌گوید: العکرة بین پنجاه تا صد شتر را شامل می‌شود. اصمعی نیز می‌گوید: از پنجاه تا شصت و یا هفتاد را شامل می‌شود. (ابن قتیبة، ۱۴۷؛ ابن السکیت، ۳۲۵)

• العکنان

ثعالبی در سخن از گروهی از شتران و ترتیب آن‌ها می‌گوید: زمانی که تعداد آن‌ها از دویست گذشت عکنان گفته می‌شود. (ثعالبی، ۲۰۴؛ ابن سلام، ۲/۸۵۹)

• الغلیطة

در ذیل ماده (علبط) در لسان العرب آمده است: بر گوسفندانی اطلاق می‌شود که تعداد آن‌ها از پنجاه شروع می‌شود تا حدی که به گروه بزرگ تبدیل شوند. در ذیل ماده (قوط) نیز آمده است العلابط عبارت است از یکصد و پنجاه تا یک گروه قابل ملاحظه و اسمی است برای نوع که مانند نفر و رهط مفردی ندارد. (ابن منظور، ماده قوط)

• غَضَا

در ذیل ماده (غضا) در لسان العرب آمده است: اسمی است معرفه و مقصور که مانند هنیده بر صد شتر اطلاق می‌گردد و نیز غیر منصرف است. در این مورد است که شاعر گفته است:

وَمُسْتَبَدَلٍ مِنْ بَعْدِ غَضَا صَرِيْمَةٌ فَأَحْرَبَ بِه مِنْ طَوْلِ فَقْرٍ وَأَحْرَبَا

(همان)

• الْقَرْن

در ذیل ماده (قرن) در لسان العرب آمده است: القرن به معنای امتی است که به دنبال امت دیگر می‌آید و مدت آن را بیست، سی، چهل، شصت، هفتاد و هشتاد ذکر کرده‌اند که عبارت است از مقدار متوسط عمر اهل زمان و صد سال نیز گفته شده است. (ابن منظور، ماده قرن) در کتاب أدب الکاتب آمده است: «القرن، يقال: هو ثمانون سنة ويقال ثلاثون». (موسوعة الشعر العربي)

• الْقَوَط

عبارت است از صد رأس گوسفند و بیشتر و بعضی آن را به بز اختصاص داده‌اند. (الثعالبی، ۲۰۴؛ کراع النمل، ۱/۲۹۱؛ ابن منظور، ماده قوط)

• الْكُور

در ذیل ماده (کور) در لسان العرب آمده است: الكور گروه زیادی از شتران را می‌گویند که تعداد آن‌ها یکصد و پنجاه تا دویست باشد. به گروهی از گاو نیز اطلاق شده است. (فیروزآبادی، ماده کور) در شعر الشریف الرضی آمده است:

وفى التَّغْرَبِ إِلَّا عَنْكَ مَغْنَمَةٌ وَ مَنَّبَتُ الرِّزْقِ بَيْنَ الْكُورِ وَالْجَمَلِ

(دیوان، ۱: ۱۲۸)

• الْكُوم

قطرب می‌گوید: هرگاه تعداد شتران از یکصد تجاوز کند، الكوم گفته می‌شود. (قطرب، ۱۴۹؛ ثابت بن أبی ثابت، ۸۴) ابن حیوس می‌گوید:

تطوی بلاداً لالجیاد تنالها خَبباً ولا الكوم القِلاص دَمیلا

(موسوعه الشعر العربی)

• المُنَى

عرب به یکصد شتر المنی می گویند. در ذیل ماده (منا) در الصحاح نیز المنی با همین کاربرد آمده است. (الجوهری، ماده منا)

• الهجمة

به تعداد نود تا صد شتر را گویند. (خلیل، ۳/۳۹۵؛ ابن فارس، ۳.۳۸؛ الزبیدی، ۱/۳۵۴) اصمعی می گوید: الهجمة به صد واندى کمتر گفته می شود. (ثابت بن ابی ثابت، ۸۲) گفته اند که تعداد نود تا صد شتر و نیز بالای پنجاه تا صد، عدد زیر صد و از چهل به بالا نیز گفته اند. (الأزهری، ۶/۶۸؛ ابن سلام، ۲/۸۵۹؛ کراع النمل، ۱/۲۹۱؛ ثابت بن ابی ثابت، ۸۲)

• هنیدة

خلیل می گوید: هنیدة صد شتر را گویند و این لفظ معرفه و غیر منصرف است که نه الف و لام می پذیرد و نه جمع بسته می شود و مفردی از جنس خود ندارد. (خلیل، ۴/۲۶؛ الأزهری، ۶/۲۰۴) جریر می گوید:

أَعْطُوا هَنِيْدَةً يَحْدُوها ثَمَانِيَةٌ ما في عطائهم منُّ ولا سَرْفٌ

(همان)

أبو عبیده معتقد است که این لفظ اسمی است بر هر صد عدد. سلمة بن الخرشب می گوید:

ونصر بن دهمان الهنیدة عاشها وتسعين عاماً ثم قوم فانصاتا

(همان)

در ذیل ماده (هند) در التكملة والذیل والصلة آمده است که هند دویت شتر را شامل می شود. أبو وجره سعدی می گوید:

فيهم جیاد وأخطار مؤبلة من هند هند وأزیاد علی الهند

(همان)

در ذیل ماده (هند) در لسان العرب آمده است: الهنیده صدسال والهند دویست سال است. (ابن منظور، ماده هند) در المعجم الوسیط نیز به نقل از ثعلب در ماده (هند) گفته شده است که اسمی است برای گروه شتران بطوری که تعداد آنها یکصد تا دویست باشد. (ابراهیم انیس، ماده هند)

• الوقیر

به پنجاه رأس گوسفند گفته می‌شود. شمّاخ می‌گوید:

فأوردهن تقریباً وشدا شرائع لم یكدرها الوقیر

(دیوان، ۱۵۲)

۵- الفاظ دال بر ألف (هزارگان)

در این بخش به بررسی الفاظی می‌پردازیم که بر هزار- و یا اندکی کم و بیش- دلالت می‌کنند. این بحث از این نظر مهم است که الفاظ ذکر شده گاهی بر ده هزار نیز دلالت می‌کنند. مطالب این بخش بر اساس ترتیب الفبایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

• البدره

لفظ البدره بر ده هزار دلالت می‌کند. جوهری می‌گوید: البدره ده هزار درهم است. (الجوهری، ماده بدر) ابن فارس نیز می‌گوید: به ده هزار درهم بدره می‌گویند؛ چراکه بالاترین عددی است که دلالت دارد. (ابن فارس، ۲۰۸/۱) در ذیل ماده بدر در العین آمده است: البدره بر ده هزار و یا هزار اطلاق شده است. زبیدی نیز بدره را در ده هزار محدود کرده و گفته است: البدره کیسه‌ای است که در آن ده هزار وجود داشته باشد ولی اسمی از درهم به میان نیاورده است. (الزبیدی، ماده بدر)

• البهار

در ذیل ماده بهر در لسان العرب آمده است: البهار وزنه‌ای است که با آن اشیاء سنجیده می‌شوند و آن عبارت است از سیصد، چهارصد، ششصد و یا هزار رطل.

• الحوم

در ذیل ماده حوم در لسان العرب آمده است: الحوم گروهی از شتران را گویند که به تعداد هزار می‌رسند. رؤبۀ شاعر عرب می‌گوید:

وَنَعْمًا حَوْماً بِهَا مَوْبِلاً
مِنَ كُلِّ مِيَّاحٍ تَرَاهُ هَيْكَلًا

(همان)

نیز گفته شده است: بر گروهی از شتران دلالت می‌کند که تعدادشان مشخص نیست. (فیروزآبادی، ماده حوم)

• الخطر

الخطر بر هزار شتر دلالت می‌کند. ابوالنجم می‌گوید:

فَأَبْتَهَلْتُ قَبْلَ صَلَاةِ الْعَصْرِ
مِنْهُمْ ثَمَانِينَ وَأَلْفِي خِطْرٍ

(الأزدی، ۲/۲۱۰)

ابن درید نیز می‌گوید: الخطر بر سیصد تا چهارصد شتر دلالت می‌کند. (قطرب، ۱۵۰؛ کراع النمل، ۱/۲۹۱) نیز گفته شده است که الخطر بر دوست شتر و گوسفند دلالت می‌کند. (ابن السکیت، ۱۲؛ ابن منظور، ماده خطر) در ذیل ماده خطر در لسان العرب بر شتران زیاد اطلاق شده است که جمع آنها را أخطار می‌گویند.

• الدهر

در ذیل ماده دهر در لسان العرب آمده است: الدهر مدت معلوم را شامل می‌شود و نیز گفته شده است: زمانی است طولانی و به اندازه طول عمر. (فیروزآبادی، ماده بهر)

• الرّبة

در ذیل ماده ربّ در تهذیب اللغة آمده است: الرّبة که مفردش ربّۀ است، برده هزار دلالت می‌کند. در ذیل ماده ریب در لسان العرب آمده است: الرّبة گروهی از مردم را گویند که تعدادشان ده هزار نفر باشد. در ذیل ماده ریب در التکملة والذیل والصلۀ آمده است: الرّبة گروه ده هزار نفری را می‌گویند. لغت شناسان لفظ ربّین را که در قرآن کریم آمده است (فَأَيْنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ) - (آل عمران، ۱۴۶)

به کلمه رَبَّة بر می گردانند که بر ده هزار دلالت می کند و آن زمانی است که قرائت های مختلف از این لفظ را در نظر بگیریم. در مورد این لفظ سه نوع قرائت وجود دارد: قرائت اولی (رَبَّیون) را به عامه قراء نسبت می دهند، قرائت دوم (رَبَّیون) را به حسن و قرائت سوم (رَبَّیون) را به ابن عباس نسبت می دهند. فراء در تفسیر ربَّیون می گوید: الربَّیون عبارت است از هزاران و هرسه قرائت را به الربَّة نسبت می دهد و ابن الأنباری قرائت حسن (رَبَّیون) را به الربَّة نسبت می دهد. (الأزهري، ۱۷۸/۱۵ و ۱۷۹) به نظر می رسد که هر کدام از قرائت های سه گانه به یک لهجه ای منسوب است؛ بطوری که قرائت (رَبَّیون) به (الرَّبَّة)، قرائت (رَبَّیون) به (الرَّبَّة) و قرائت (رَبَّیون) به (الرَّبَّة) نسبت داده شده است.

• الرَّبُّو

الرَّبُّو بر ده هزار نفر مرد دلالت می کند. در ذیل ماده ربا در لسان العرب آمده است: الرَّبُّو: گروهی که تعدادشان ده هزار نفر باشد دلالت می کند. در ذیل ماده ربا در القاموس المحيط نیز آمده است: الرَّبُّو ده هزار درهم را گویند.

• العَرَج

العَرَج والعَرَج: بر تعدادی زیادی از شتران دلالت می کند که کتب لغت و معاجم در تعیین تعداد آن اختلاف نظر دارند. به طوری که بین شصت تا هزار را با شرح ذیل در برمی گیرد:

ابوعبیده می گوید: تعداد شترانی که به شصت می رسند العَرَج گفته می شود. (کراع النمل، ۲۹۱/۱) در ذیل ماده عرج در العین نیز به شتران بین هشتاد تا نود اطلاق شده است. (خلیل، ۲۲۳/۱) در ذیل ماده عرج در الصحاح نیز به نقل از ابوعبیده بر یکصد و پنجاه شتر و بیشتر اطلاق شده است. (ابن السکیت، ۷۷) در ذیل ماده عرج در تهذیب اللغة نیز به تعداد دویست تا نزدیک به هزار شتر را عرج گفته اند. (الأزهري، ۳۵۶/۱) در ذیل ماده عرج در جمهره اللغة به معنای سیصد تا هزار شتر آمده است. (الأزدی، ۸۱/۲) در ذیل ماده عرج در الصحاح به نقل از اصمعی، پانصد تا هزار شتر را ذکر کرده اند. (قطرب، ۱۵۰)

• القنطار

در ذیل ماده قنطر در لسان العرب آمده است: القنطار عیاری است که معادل چهل اوقیة طلا، یا یکهزار و یکصد دینار، یا یکصد و بیست رطل، یا یکهزار و دویست اوقیة و یا هفتاد هزار دینار است. ثعلب می گوید: مردم در کاربرد قنطار اختلاف نظر دارند: گروهی چهار هزار دینار و گروهی چهارهزار درهم می دانند. در شعر ابن زریق آمده است:

طُرُقِي فِي الْقَرِيضِ يَا وَاهِبَ الْفِدَنِ طَارَ لَمْ يَتَّضِحَنَّ لِلْقِيَارِطِ

(موسوعة الشعر العربي)

• المِیل

در ذیل ماده برد در لسان العرب برای معنای المیل چهار هزار ذراع ذکر شده است.

• النَّدْهَة

ابوالحسن کراع النمل می گوید: النَّدْهَةُ وَالنَّدْهَةُ، بخشی از مال را گویند که معادل هزار دینار، یا یکصد گوسفند و یا ده شتر باشد. (کراع النمل، ۵۳۲/۲) ابن السکیت نیز می گوید: نُدْهَةٌ وَنَدْهَةٌ عبارت است از بیست شتر، یکصد گوسفند و از غیر جانداران معادل هزار می باشد. (ابن السکیت، ۱۱۴)

ابن منظور اشیاء غیر جاندار را طلا و نقره ذکر می کند و معتقد است که طلا و نقره مال صامت و حیوانات اعم از شتر و گوسفند مال ناطق هستند. (ابن منظور، ماده صمت) وی می گوید: النَّدْهَةُ از چهارپایان، بیست گوسفند و یکصد شتر است. (همان، ماده نده) ولی به نظر می رسد که او مرتکب اشتباه شده است زیرا در هر عصر و زمان ارزش شتر از گوسفند بیشتر بوده است پس چگونه ممکن است که یکصد شتر معادل بیست گوسفند باشد. (فیروزآبادی، ماده نده)

نتیجه‌گیری

با بررسی و مطالعه الفاظ غیر مشهور دال بر عدد از منابع مختلف و کتب لغت و معاجم نتایج ذیل به دست آمد:

۱- الفاظ غیر مشهوری را که عرب بر مجموعه‌ای از انسان‌ها، حیوانات، جمادات، مساحت، مسافت، وزن و کیل به کار برده می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد:

الف: گروه آحاد (یکان)

ب: گروه عشرات (دهگان)

ج: گروه مئات (صدگان)

د: گروه أُلوف (هزارگان)

۲- با مطالعه و بررسی اعداد و کاربرد آن‌ها در نزد عرب، معلوم می‌گردد که آنان به اعداد دهگان بیشتر توجه کرده‌اند.

با مطالعه و بررسی روشن شد که تعدادی از الفاظ وجود دارند که بر بعد از هزار دلالت می‌کنند. از جمله آن‌ها: بدره، رَبَّةٌ، ربو، رُوْبُوَةٌ، قنطار و میل.

کتابنامه

- ؛ الصّاحبی، تحقیق: أحمد صقر، نشر مطبعة عیسی البابی الحلبي و شرکاه، القاهرة.
- ؛ شرح الوافیة نظم الکافیة، تحقیق: الدكتور موسی بنای العلیلی، نشر الجامعة المستنصریة، بغداد ۱۹۸۰م.
- إبراهیم، أنیس و...؛ المعجم الوسیط، مجمع اللغة العربیة.
- ابن الحاجب، أبو عمرو عثمان بن عمر؛ الإیضاح فی شرح المفصل، تحقیق: الدكتور موسی بنای العلیلی، نشر مكتبة العانی، بغداد.
- ابن السکیت، إصلاح المنطق؛ تحقیق: أحمد محمد شاكر و عبدالسلام محمد هارون، نشر دارالمعارف، الطبعة الرابعة.
- ابن سلام، أبو عیبید القاسم؛ الغریب المصنف، تحقیق: الدكتور محمد المختار العیبیدی، نشر مجمع التونسی للعلوم والآداب والفنون و دار سحنون، الطبعة الأولى ۱۹۹۶م.

- ابن سیده، أبوالحسین علی بن إسماعیل النحوی اللغوی الأندلسی؛ **المخصص**، نشر دارالآفاق، بیروت.
- ابن فارس، أبوالحسین أحمد بن فارس بن زکریا؛ **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، نشر شركة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الثانية، القاهرة ١٩٦٩م.
- إبن قتیبة، أبو محمد عبدالله بن مسلم؛ **أدب الكاتب**، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، نشر مطبة السعادة، مصر، الطبعة الرابعة ١٩٦٣م.
- ابن منظور؛ **لسان العرب**، تحقیق: عبدالله علی الكبير ومحمد أحمد حسب الله.
- ابن یعیش، موفق الدین یعیش بن علی؛ **شرح المفصل**، نشر عالم الكتب، بیروت ومکتبة المتنبی، القاهرة.
- الأخطل، غیاث بن غوث؛ **الديوان**، تحقیق: مهدي محمد ناصرالدین، نشر دار الكتب العلمية، بیروت ١٩٨٦م.
- الأزدی البصری، أبوبکر محمد بن الحسن؛ **جمهرة اللغة**، نشر مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى حیدرآباد دکن، ١٣٤٥هـ.
- الأزهري، أبو منصور محمد بن أحمد؛ **تهذيب اللغة**، تحقیق: عبدالسلام هارون.
- الأزهري، خالد زين الدين عبدالله؛ **التصريح بمضمون التوضيح**، تحقیق: الدكتور عبدالفتاح بحیری إبراهيم، الطبعة الأولى ١٩٩٢م.
- الإسترابادی، رضی الدین محمد بن الحسن؛ **شرح كافي ابن الحاجب**، تحقیق: الدكتور إميل بدیع یعقوب، نشر دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى ١٩٩٨م.
- الأعشى، میمون بن قیس؛ **الديوان**، نشر دارصادر، بیروت.
- الأنطاكی، محمد؛ **المحيط في أصوات العربية ونحوها وصرفها**، نشر مكتبة الشروق، الطبعة الثالثة، بیروت.
- الأهدل، الشيخ محمد بن أحمد بن عبدالباری؛ **الكواكب الدرية على متممة الأجرومية**، نشر دارالكتب العلمية، بیروت.
- ثابت بن أبی ثابت اللغوی؛ **الفرق**، تحقیق: الدكتور حاتم الضامن، نشر مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، بیروت ١٩٨٥م.

- الثعالبی، أبو منصور، **فقه اللغة وسر العربیة**، تحقیق: الدكتور فائز الحمد، نشر دار الكتاب العربی، الطبعة الأولى، بیروت ۱۹۹۳م.
- جریر بن عطیة الخطفی؛ **الديوان**، دار صادر، بیروت.
- الجوهري، إسماعيل بن حماد؛ **الصحاح**، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، نشر دار العلم للملايين، الطبعة الثانية، بیروت ۱۹۸۴م.
- الخضري، الشيخ محمد؛ **الحاشية على شرح ابن عقيل**، دار الفكر، بیروت ۱۹۷۸م.
- خليل بن أحمد الفراهيدي؛ **العين**، تحقیق: الدكتور مهد المخزومي والدكتور إبراهيم السامرائي، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۹۸۸م.
- الدميري، المتولي رمضان؛ **شرح كتاب الحدود لعبدالله بن أحمد الفاكهي**، نشر مكتبة رهبة، القاهرة ۱۹۹۳م.
- رؤبة بن العجاج؛ **الديوان**، ترتيب: وليم بن الورد البروسي، نشر دار الآفاق الجديدة، الطبعة الثانية، بیروت ۱۹۸۰م.
- الزبيدي الأندلسي، أبو بكر محمد بن الحسن بن عبدالله؛ **جمهرة اللغة**، تحقیق: الدكتور حامد الشاذلي، نشر عالم الكتب، الطبعة الأولى، بیروت ۱۹۹۶م.
- السويدي، أحمد محمد و...؛ **موسوعة الشعر العربي**، المجمع الثقافي ۲۰۰۳م.
- الشريف الرضي، أبو الحسن محمد بن حسين؛ **الديوان**، منشورات مطبعة وزارة الإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى (في إيران) ۱۴۰۶هـ.
- الشمخ بن ضرار الذبياني؛ **الديوان**، تحقیق: صلاح الدين الهادي، نشر دار المعارف.
- الصبان؛ **الحاشية على شرح الأشموني على ألفية ابن مالك**، نشر دار إحياء الكتب العربية، القاهرة.
- الصغاني، الحسن بن محمد الحسن، **التكملة والذيل والصلة**، تحقیق: عبد العليم الطحاوي و إبراهيم إسماعيل الأبياري ومحمد أبي الفضل إبراهيم، نشر مطبعة دار الكتب، القاهرة.
- الطبرسي، الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن؛ **مجمع البيان في تفسير القرآن**، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، طهران ۱۳۶۵ش.
- عباس حسن؛ **النحو الوافي**، نشر دار المعارف، الطبعة الثالثة، القاهرة.

- الفاکھی، أحمد بن الجمال عبدالله بن أحمد بن علی؛ **مجیب النداء إلى شرح قطر الندی**، نشر
مکتبۃ البابى الحلبي، الطبعة الثانية، القاهرة ١٩٧١م.
- الفيروزآبادی، نجدالدين محمد بن يعقوب؛ **القاموس المحيط**، نشر مکتبۃ الرسالة، الطبعة
الثانية، بيروت ١٩٨٧م.
- قرآن كريم
- قطرب، أبوعلی محمد بن المستنير؛ **الفرق**، تحقيق: الدكتور خليل إبراهيم العطيّة، دار الثقافة
الدينية، الطبعة الأولى، القاهرة ١٩٨٧م.
- كراع النمل، أبوالحسن الهنائي؛ **المنتخب من غريب كلام العرب**، تحقيق: الدكتور محمد
أحمد العمري، نشر جامعة أم القرى، الطبعة الأولى، مكة المكرمة ١٩٨٩م.
- محيى الدين، عبدالحميد محمد؛ **عدة السالك إلى تحقيق أوضح المسالك**، المکتبۃ العصرية،
صيدا وبيروت.
- النجار، محمد عبدالعزيز؛ **ضياء السالك إلى أوضح المسالك**، نشر مکتبۃ ابن تيمية، القاهرة.

پښتونخواه علمون انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الدكتور صاحبلي اكبرى^۱ (الاستاذ المشارك في قسم العلوم القرآنية و الحديث في جامعة الفردوسي بمشهد، مشهد، إيران)

بحث عن الألفاظ غير المشهورة للأعداد

الملخص

جاء في اللغة: عددت الشيء إذا أحصيته و عددت الشيء عدداً حبسته و أحصيته . جاء في القرآن الكريم: «نعدهم عدا» إذن العد في اللغة إحصاء كل شيء وتعيين مقداره. اما العد في الاصطلاح: هو ما يستعمل لتعيين كمية الآحاد والأفراد وبعبارة أخرى العد ما جاء في جواب الكمية وقيل العد هو مايساوى نصف جمع الحاشيتين القريبة والبعيدة أو الحاشيتين العليا والسفلى. مثل عدد «الإثنين» وهو نصف جمع الحاشيتين العليا(الثلاثة) والسفلى(الواحد) والمقصود من الحاشيتين هنا أى طرفا العدد(قبله وبعده). بعبارة أخرى جمع الواحد والثلاثة الأربعة ونصف الأربعة هو الإثنين. كان لتعيين المقادير كالوزن والكيل والمساحة والمسافة أهمية خاصة منذ نشأة الإنسان إلى يومنا هذا. لأن الإنسان بماهو موجود اجتماعى ومدنى بالطبع وأنه يعيش بين الآخرين من نوعه ولايمكن أن يعيش وحده فهو يحتاج فى معاملاتة مع الناس إلى استخدام الأعداد. قبل تطور علم الحساب كانت المقادير تعين بالآفاظ مبهمه مثل: راحة اليد والشبر والذراع وأمثال ذلك. بما أن هذه الألفاظ لم تكن ثابتة بل تختلف من شخص إلى شخص آخر ومن طفل إلى كبير، لهذا السبب فكر الإنسان ليبدع الفاظاً واضحة الدلالة للأعداد. مع أننا شاهدنا كثيراً من التطور فى هذا المجال ولكن هناك ألفاظ لاتزال مبهمه وغير مشهورة الدلالة على الأعداد. بحيث يختلف العلماء بعضهم عن بعض فى استخدام هذه الألفاظ. منها: الإستار و الدانق والصاع والدرهم وغير ذلك من الألفاظ. فى هذا البحث سنتكلم عن هذه الألفاظ ودلالاتها مع الإشارة إلى الاختلاف الموجود فى تطبيقها بين العلماء والقبائل.

الكلمات المفتاحية: الأعداد غير المشهورة- اللغويون - المعاجم العربية - المقادير - القبائل